

# بخش چهارم

## کوچ و بلوچ

یکی از قبایل بسیار قدیمی و تاریخی جنوب شرقی ایران که سرنوشت زندگی مردم اطراف لوت را در دست داشتند و در مدت هزار و پانصد سال خاطرات تلخی در اذهان مردم کرمان و سیستان و خراسان بجا نهادند قوم کوچ و بلوچ است. عموم جغرافی نویسان سده چهارم و پنجم از تبه‌کاری این قوم یاد کرده‌اند. جولانگاه آنها از مرز سند و دریای عمان تا اورامین و ری بوده است و در سیاست‌نامه نظام‌المک آمده که اموال پیره‌زنی را در دیر جس یا دیر کچین بغارت بردند. نابسامانی باشندگان دشت لوت بعلت تجاوزات ولگردان بیابان بوده است که گاهی کوچ و بلوچ و زمانی ترکان غزودر دوره‌ای افغانه زندگی مردم منطقه شهادت را بیاد فنا داده‌اند. تا زمانی بسیار نزدیک حاشیه غربی دشت لوت آرامش و ایمنی نداشت و امروز در آبادی‌های تکاپ پیرمردان خاطرات تلخی از راهزنان دارند.

فقر اقتصادی منطقه و تعلق باغ و ملک و روستاها به مردم خارجی مانند کرمانی و یزدی در منطقه شهادت و بیرجندی در نهب‌دان و ده‌سلم به سبب تطاول و تاراج روستاها بوسیله ولگردان لوت بوده است. تازمانی که در راههای اطراف لوت قوافل و تجار رفت و آمد داشتند نخستین هدف دزدان لوت غارت کاروانیان بود چنانچه در توصیف راههای تاریخی خواهد آمد در برابر سکنه ثابت روستاها غارتگران نیز مامن و مسکنی در پیچ و خم راه‌ها و در نزدیک نقاط آبدار و در کوهها داشتند و زمانی که راه متروک می‌گشت و طعمه‌ای در بیابان نبود راهزنان رو به روستاها نموده و با دزدی‌های شبانه دام‌ها را به تاراج می‌بردند و گاهی دسته‌های مجهزتری تمام حاصل کشاورزی را غارت

می نمودند . کشاورزانی که مایه زراعت پیشین خود را از دست می دادند روستا را ترك کرده و در شهر پناه می جستند و بناچار ملك خود را در روستا به یکی از شهرنشینان می فروختند و چه بسا ترك روستا باعث خرابی قنات و ملك گشته و دهی ویران می شد .

اثر این گذشته رقت بار امروزه در زندگی روستانشینان لوت بجاست و مردم شهداد و تکاب و نواحی کوهستانی از دشت لوت خبری ندارند ، شتر-داری نمی کنند و بداخل لوت نمی روند و راهها را نمی شناسند و از لوت چون جانی وحشتزا یاد می نمایند .

با وجود شهرت تاریخی اقوام کوچ و بلوچ از ریشه نوادی و منشاء آنها خبر زیادی بدست نیست . در این مقال مختصر نیز چیزی نو عرضه نخواهد شد و شاید موضوع کوچ و بلوچ همیشه در تاریکی و ابهام باقی ماند ولی لازم است اقوال و روایات مختلف را در این باب بیاد آوریم .

## منابع تاریخی

هرودوت در بند ۹۴ از کتاب سوم گوید اهالی پاریکانی و حبشیان آسیا چهارصدتالان می برداختند این قسمت حاکم نشین هفتم بود و در بند ۷۰ از کتاب هفتم در توصیف اقوامی که در سپاه خشایارشا به یونان آمده بودند درباره حبشیان آسیا گوید : حبشیان شرق (چون دو طایفه از آنها در سپاه بودند) همراه با هندیها بودند . آنها هیچ تفاوت ظاهری با حبشیان افریقا نداشتند و تنها زبان و موی آنها طور دیگر بود . حبشیان شرقی موهای صاف داشتند و حبشیان افریقا موهای پشمی شکل . اسلحه حبشیان آسیا مانند هندیها بود جز اینکه روی سر خود پوست اسب کشیده و این پوست از کله و گوش و تنه يك پارچه درآمده و بشکل زرهی برای آنها می شد .

در مقایسه فهرست هرودوت با کتیبه خشایارشا در تخت جمشید معلوم می شود، هرودوت نامی از قوم آراکوشیه نبرده و باید پاریکانیا قومی از آراکوشیه باشد که مجاور هندوها بوده و ساز و برگ آنها هم با هندوها یکسان است . حبشیهای آسیا همان ساکنان جنوب پنجاب بوده که هرودوت آنها را با پاریکانیها همراه کرده است (۱) . در کتیبه خشایارشا فهرست ایالات بطور دیگری است : ۲۷ - اکوفاجیا ۲۸ - یوتیه ۲۹ - کرک ۳۰ - کوشی . در کتیبه بیستون و کتیبه تخت-

جمشید دازیوش که ۲۳ ایالت ذکر شده بجای چهار ایالت سابق الذکر ایالت مکا داریم و در کتیبه خشایارشا مکا بحساب نیامده. در کتیبه نقش رستم که ۲۸ ایالت است مکا و کوشی و پوتی و کرک ضبط هستند و چون جمله این اهل ... در جلوی اسامی آمده یقین است که نامها متعلق به اقوامی بوده اند.

در اشکال متناسب به اشخاص پوتیها پوستی به پشت دارند و صورت آنها شبیه به اعراب است. حیوانی افریقائی شبیه به بز وحشی در جلو و عرابه‌ای با اسبهای کوچک عربی می‌کشند. پس باید لیبی‌های هرودوت را از پوتیها دانست که در جنوب شرقی مکاها سکنی داشته‌اند.

اگر بقیه اقوام و ولایات را در مکان قرار دهیم وضع سه قوم ناروش است که مکاها و کوشیها و اکوفجیها باشند. در کتیبه بارگاه خشایارشا نام کوشی و اکوفجی آمده و در کتیبه نقش رستم کوشی و مکائی ضبط شده و اکوفجی نیست و در کتیبه‌های دازیوش در بیستون و تخت جمشید مکائی هست و کوشی و اکوفجی نیست حاصل اینکه در این گفته‌ها دو قوم مکائی و اکوفجی باهم ذکر نشده‌اند. گاهی مکائی تنهاست (کتیبه بیستون و تخت جمشید) و جایی که کوشی و اکوفجی هست مکائی نیست (کتیبه بارگاه خشایارشا) در یک مورد کوشی و مکائی باهم هستند (کتیبه نقش رستم). باید تصور کرد که اکوفجی تیره‌ای از مکائی بوده یا در پیش جزء مکا بحساب آمده و سپس از آنها جدا گشته‌اند.

**اکوفاجا** بنا بر نظر هر تسفلد از کوفاجا بمعنی کوهستان آمده که کوفاجا مردم کوهستانی می‌شود و کوفج از این نام مشتق گشته و کوهستان قفص همین معنی را داشته و قوم کوفج در زمان هخامنشیها وجود داشته‌اند ولی پس از طغیان و سرکشی ولایات جنوبی ایران در سال ۵۲۱ این طایفه از پارسها جدا شده و از مزایای معافیت مالیاتی محروم گشته‌اند. طبق این رای میتوان منشأ سامی کوفجان را توجیه کرد ولی چطور زبان هندی یافته‌اند؟ کوشیها همان حبشیه‌های آسیای هرودوت هستند و در مرزهای هند با پاریکانیها همراه می‌شوند و اسلحه آنها شبیه به هندوها بوده است و دیگر پوتیها یا لیبیهای سواحل دریای عمان است. آنچه در کتیبه‌ها بنام کوشی و پوتی ضبط است شاید ایالات افریقائی باشند زیرا خود هرودوت گوید «حبشیان شرق چون دو طایفه از آنها در سیاه بودند» و در این صورت پوتیها مردم صحرای لیبی و کوشی مردم جنوب مصر هستند.

معرفت ما از سوابق نژادی اقوام اطراف دشت لوت زیاد نیست و حتی ما سکنه‌های بومی یا مهاجر و ایرانی و غیر ایرانی را نمی‌شناسیم تا در بین آنها

سوابق نژادی مردم بلوچستان و اقوام کوچ و بلوچ را روشن داریم . در بیان چگونگی مطلب باید اندکی از وقایع جلو افتاد و وضع اقوام جنوب لوت را تا دوره ساسانی بررسی کرد شاید دریچه نوری باین دنیای تاریک باز شود.

## گدروزیا

بعد از فوت اسکندر تقسیمات اداری ایران تغییر کرد و ایالت کرمان پیدا شد که والی آن **تل پولم** (۱) بود . هرات و زرنک یک ایالت گشتند و اراکوشیه قدیم شامل گدروزیا و رنج شد . در جنوب شرقی ایران وضع اقوام عوض نگشته و بنا بر روایات مربوط به سفر دریائی نئارخ، در سواحل دریای عمان از دلتای سند تا تنگه هرمز چند قوم ساحلی زندگی می کردند که استرابو نقل از گفته آراین زندگی آنها را بطرز جالبی توصیف کرده است . از سند بطرف مغرب اول اقوام **آربی** (۲) مسکن داشتند که اسم خود را به رود **ارپیوس** (۳) داده بودند و این رود را یونانیها **ارپیوس** (۴) می گفتند که همان رود پورالی (۵) حاضر است . بعد در طول ۳۶۰ کیلومتر تا کسادر سرزمین **اوریتها** بود که تیره های زهرآکین آنها مشهور بوده است . سواحل ماهی خوران بعد از اوریتها در طول ۷۴۰ کیلومتر تا تنگه هرمز ادامه داشت و استرابو گدروزیا را در شمال سواحل ماهی خوران قرار می دهد .

سیصد و اندی سال بعد از مرگ اسکندر، استرابو طبق مدارك موجود آن زمان گرمانیا و گدروزیا را توصیف نموده و گوید : قسمت اعظم گدروزی بطرف داخل تا زرنکا و آراخوتی و پاروپامیز ادامه دارد و بطرف جنوب، گدروزیاسرزمین قبائل دیگری را تا سواحل دریا شامل است .

استرابو گوید زمینهای مجاور رود سند در زمان گذشته متعلق به ایران بود ولی سلوکوس نیکاتور آنها را به ساندراکوتوس (۶) شاه هند بخشید .  
استرابو گوید :

.... در جنوب پارت بیابان کرمان (۷) است و در جنوب بیابان کرمان بقیه کرمانیا و گدروزیا . کرمانیا با وسعت زیادی در داخله قرار گرفته و بین

۱ - Telepoleme - ۲ - Arbi - ۳ - Arbios - ۴ - Arabios

۵ - Pourali ( چندرگپتا ) - ۶ - Sandracotus

۷ - برای اولین بار دشت لوت بنام بیابان کرمان ضبط شد .

گدروزیا و پارسه است ولی گسترش آن رو به شمال بیش از گدروزیا است . در آنجا همه چیز بعمل می آید چون زمینی حاصلخیز دارد و همه نوع درختی جز زیتون در آنجا می روید . گدروزی تفاوت چندان با سرزمین ماهی خوران ندارد و محصول سالیانه چندان زیاد نیست و بهمین جهت مردم خواروبار خود را برای چند سال مهیا می نمایند. بنا به گفته اونس کریتوس (۱) در کرمان رودیست که از خاک آن طلا خیزد و در آنجا معادن نقره و مس وجود دارد و دو کوه است که یکی نمک و دیگری ارسنیک (۴) دارد. يك راه بیابانی بین کارمانیا و پاری تا کان و پارت برقرار است . سپس استرابو از شرابه های معروف و انگورهای پرآب کرمان سخن رانده و می گوید چون در کرمان اسب کم است از الاغ بجای آن استفاده می شود و حتی برای مقاصد جنگی الاغ بکار می برند .

استرابو شرحی درباره ازدواج مردها دارد و گوید تا کسی سر دشمنی را قطع نکند و بحضور شاه نبرد اجازه ازدواج ندارد . اسکلت سردر خزانه شاهی حفظ می شود، زبان آن سرخ کرده و ادویه زده تقدیم شاه می گردد که اندکی از آن چشیده و بقیه را به قاتل و کسان وی می بخشد و بنا به روایت نثارخ بیشتر اخلاق و عادات مردم کرمان شبیه مادها و پارسهاست .

معلوم نیست استرابو این شرح را از چه منبعی اخذ کرده است . این روایت بصور مختلف به اقوام دیگری هم نسبت داده شده و پیداست که این عادت و رسم اگر درست باشند مربوط به قبایل و رئیس قبیله می شوند نه شاه و رعیت و مخصوص تیره هائی است که با یکدیگر در جنگ و ستیز بوده اند .

زمان توصیف کرمانیای استرابو در اوان ظهور حضرت مسیح و دوران حکومت پارتها در ایران است که به عصر ملوک الطوائفی معروف گشته و علم ما به احوال ایران شرقی در آن زمان بسیار محدود است . از مرگ اسکندر تا سلطنت اردشیر ساسانی قریب پانصد سال تاریخ ایران ناروشن است و در این مدت سلاطین و امراء محلی در مشرق ایران زیاد بوده اند . امارت های کوچک از هرات و قندرها تا سرحد پنجاب تشکیل شدند و خانواده هائی در این امارت ها شاهی کردند که برخی اشکانی و بعضی یونانی باختری و سکائی و غیره بودند. حدود قلمرو آنها گاهی مختصر و زمانی شامل پنجاب و بلوچستان و سند و بهری از افغانستان می گشت. از جمله خانواده کوشان یا کشان را باید نام برد

که برخی از نویسندگان آنها را از تیره **یوچی** و بعضی دیگر آنها را نیمه ایرانی و نیمه ترك دانسته‌اند که پس از تسلط بر باختر کوشانیها تمدن و فرهنگ یونانی و بودائی را فرا گرفته و زبانشان به مرور ایام ایرانی شد .

## کوشانیها

فردوسی شرحی درباره کوشانیها دارد ولی عصر آنها را بجای عهد اشکانی به دوره افسانه‌های داستانی عقب برده است . فردوسی در شاهنامه یکطرف اقوام ترك و چینی و کوشانی را قرار داده که سردار آنها را کاموس کشانی گفته و در سوی مقابل ایرانیها را با کیخسرو و فریبرز و طوس جای داده است و در این داستان است که برای اولین بار نام قوم کوچ و بلوچ در شاهنامه پیدا می‌شود و در توصیف زیبایی از سپاه فراز که بامر کیخسرو مامور فتح شهری از سیستان شده گوید :

سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ	سگالیده جنگ مانند قوچ
که کس در جهان پشت ایشان ندید	برهنه يك انگشت ایشان ندید
درفشی برآورده پیکر پلنگ	همی از درفشش بازید جنگ

ماخذ شاهنامه معلوم نیست ومانمیدانیم فردوسی کلمه کوچ و بلوچ را در برابر چه اسامی قدیمی آورده زیرا اسامی مذکور در شاهنامه تفاوت فاحشی با سایر منابع دارند . از این توصیف چنین برمی‌آید که کوچ و بلوچ اقوام بسیار جنگجو و مجهز بوده‌اند و اینکه علامت بیرق آنها پلنگ بوده دلیلی شده است که سرزمین اصلی کوچ و بلوچ گیلان باشد ولی پلنگ ویژه سواحل بحر خزر نیست و در کوههای سیستان بین زابل و نهبندان پلنگ فراوان است و حتی امروزهم در آنجا کوهی است که بواسطه وجود پلنگ کوه پلنگان نام گرفته که در مشرق آبخوران واقع می‌شود و از ارتفاعات شرقی دشت لوت است .

نکته دوم راجع به مکان این پیکار است که در آن اقوام کوشانی یا کشانی یا کاموس واشگبوس و سپاهیان ترك به جنگ ایرانیان آمده‌اند که بظاهر باید ناحیه شمالی زرنکا باشد که جزئی از امپراطوری کوشانیها بوده است. کوشانیها گذشته از ایالات شرقی ایران سیستان و بهری از کرمان را زیر نفوذ داشتند و بعیدنیست که اسم روستای کشیت درغرب دشت لوت از کش و کشانی آمده باشد و روستای دیگری بنام پشویه در شمال کشیت از ریشه پهتو و پختو و پشتو فرض شود و در مغرب شهداد آبادی کشیتو نیز از همین ریشه‌ها شود ولی روی شباهات اسامی نمی‌توان نتیجه‌گیری نمود و معرفت کنونی ما قادر

به حل این مشکل بزرگ نیست خاصه که مقارن همین زمان نشانیهای از اقوام کرد شمال غربی ایران در شمال دشت لوت تا حوضه سیستان مشهود است و در ضمن داستانهای ایرانی پهلوانان سیستان را از نژاد کرد گفته‌اند و اگر هردو فرضیه درست باشد اقوام کرد سالیان دراز قبل از کشانیها در مشرق ایران پیدا شده‌اند و شاید کردها از راههای لوت شمالی رو به مشرق رفته و کشانیها از جنوب لوت به منطقه کرمان آمده باشند .

نکته سوم درباره شخصیت کیخسرو است که در این داستان وارد گشته ولی زمان این کشمکشها در عصر اشکانیان قرار میگیرد و کیخسرو کیانی که از لحاظ فضائل اخلاقی شبیه به کوروش بوده است در این افسانه پیدا شده است . بظاهر این لشکرکشی در زمان مهرداد اول اشکانی است که به باختر و هند هجوم نمود و مرزهای شرقی ایران را گسترش داد.

### سوابق نژادی کوچ و بلوچ

بسیاری از علمائی که درباره اقوام بلوچ نظراتی ابراز داشته‌اند از دیده‌های مختلفی موضوع را بررسی کرده و چون هیچیک این نظرات مستند و مستدل نیست قبول آنها بسیار دشوار است .

فرض اول متکی به آثار باستانشناسی است و سکنه بومی و قدیمی بلوچستان و حتی حواشی جنوبی لوت را از نژاد دراویدی می‌دانند که قبل از پیدایش آریائی‌ها در این منطقه وسیع سکنی داشته و رنگ تیره‌ای داشته‌اند، از بقایای این سکنه قدیمی امروز طایفه براهوئی موجود است که در بلوچستان و شبه‌جزیره دکن بطور پراکنده دیده می‌شوند (۱). زبان براهوئی از زبان بلوچی جداست و آن زبان مخصوص یک فرقه از هندوهاست و شباهتی به زبان فارسی ندارد. امروز طوایف براهوئی بلوچستان هم بیشتر به زبان بلوچی تکلم می‌نمایند ولی از گذشته خود خبر دارند و می‌دانند که شماره‌ای از آنها در هند زندگی میکنند .

قیافه براهوئی با قدی کوتاه و صورتی گرد با بلوچ‌های لاغر اندام و کشیده فرق دارد. لابد رابطه بازرگانی بین‌النهرین با بلوچستان در هزاره سوم پیش از میلاد باید با چنین قومی باشد .

هجوم قبائل آریائی باید این توده بومی را پراکنده نموده باشد بهری از

آنها بسوی هند رفته و بهر دیگر در ایران بین اقوام آریائی که بلوچها هم جزئی از آنها بوده‌اند باقی مانده‌اند. حبشی‌های سیه چهره هرودوت با موهای صاف باید از این تیره براهوئی باشند زیرا طایفه‌ای از براهوئی‌های کلات که قنبرانی هستند خود را از نواده قنبر می‌دانند و قنبر به زبان براهوئی به معنی حبشی است.

ثانیا: طبق نظرهای دیگری مردم کوچ و بلوچ و براهوئی از نژادهای بین‌النهرین هستند. اشیاء مکشوفه در هاراپا (۱) در پنجاب و در موهنج دارو در سند شباهت زیادی به اشیاء اوروکش بین‌النهرین دارند و با وجودیکه هرکدام رنگ‌ونگار اصلی و بومی خود را نشان می‌دهند معهذا این شباهت حاکی از ارتباط بسیار قدیمی بین دو منطقه شرق و غرب است. به دنبال این نظر گفته‌اند (۲) بلوچ مفرس بلوس است که پادشاه بابل بوده که همان نمرود پسر کوش است و در توراه باب دهم شرح آن هست و بلوس و کوش بمرور ایام کوچ و بلوچ گشته‌اند. در تاریخ طبری و مروج‌الذهب مسعودی و کتاب حمزه اصفهانی شرحی در این باره ضبط است.

عقاید مربوط به منشاء عبری و سامی اقوام پختن و کوشانی از این روایات سرچشمه دارد و زمانی که این آراء رواج یافت برقراری سلسله ارتباط بین شرق و غرب ساخته و پرداخته میشود که طبق آنها کوشی‌های دریای عمان که هرودوت توصیف می‌نماید از نواده کوش می‌باشند و در قلب بلوچستان امروز رودی بنام کچو محلی به همان اسم از نام کوش گرفته شده و طایفه کوچ یا کوفچ یا قفص از همین کلمه است و محلی بنام قفص هم سابقا در بین‌النهرین نزدیک بغداد وجود داشته و شکفت اینکه یاقوت در معجم‌البلدان قفص را باسین ضبط کرده و گوید که عربی نیست.

آراخوزیای هخامنشی که از لحاظ اقوام و محدوده ناروشن بود و هرودوت نامی از آن نبرده بعد از هجوم اسکندر به ایران بکلی نام آن مهجور و بعد از عبور اسکندر از جنوب شرقی ایران اسم گدروزیا پیدا شد که مفهوم آن آشکار نیست. این کلمه ایرانی شاید **گدرواچیا** (۳) باشد.

در اوآن ظهور حضرت عیسی ایزودوروس (۴) آراخوزیای قدیم را دو بخش



می‌شناسد که اولی سکستانه یا پاری تاکانه است و پایتخت آنرا سیگال (۱) گوید نامی که بطلمیوس سیگارا (۲) ضبط کرده . سکستانه ، سیستان نبوده زیرا در آن زمان هنوز نام آن **زونگیانا** بود اما پاری تاکانه را هرتسفلد منسوب به رودخانه‌ای تصور کرده و آنرا با رودبار چیرفت یکی میداند و گوید ناحیه غربی اراخوزیا رودبار چیرفت است . نظر هرتسفلد با مدرک دیگری مربوط به همان زمان مغایرت دارد و آن توصیفی است که استرابو از ناحیه پاری تاکانه داده و شرح آن به تفصیل خواهد آمد .

بخش دوم آراخوزیا بوده که پایتخت آن اسکندریه آراخوزیا کنار رود آراخوتوس شاید قندهار کنونی یا نزدیک آن بوده است. اسکندریه قندهار کجا و چیرفت رودبار کجا و این تقسیم‌بندی درست نیست .

استرابو در توصیف فارس و رودهای آن رود اراکس یا پلوار را یاد کرده و گوید سرچشمه آن از ناحیه پاری تاکانه است .

زمان نوشته استرابو از عهد ایزودوروس دور نیست و طبق گفته استرابو پاری تاکانه باید ناحیه کوهستانی جنوب و مغرب آباده در فارس باشد .

استرابو در شرح مربوط به ماد توصیف بیشتری در این باره دارد. در کتاب نهم فصل سیزده گوید: به سمت مشرق ماد به پارت و کوهستان کوسی (۳) که قومی بهمین نام دارد محدود می‌شود . آنها زمانی سیزده هزار جنگجو به کمک عیلامیهای متحد آنها که با سوزی‌ها و بابل‌ها جنگ داشتند فرستادند. به روایت نثارکوس چهار ایل غارتگر هستند : مردی‌های مجاور پارس . خوزی‌ها و عیلامیها در کنار پارس و سوزی‌ها و کوسی‌ها در کناره ماد .

کوسی‌ها در موقع حرکت شاه از اکباتان به بابل هدایائی دریافت می‌داشته‌اند . اسکندر به آنها حمله کرد و از جسارت آنها کاست . در مشرق ماد این اقوام و طایفه پاری تاکانه که کوه‌نشین و دزد هستند قرار دارند .

پاری تاکانه‌ها باید در ناحیه‌ای از سمیرم تا بیابان شمالی یزد مقرر داشته باشند تا مجاور پارت شوند . محیط زندگی آنها با محل سکونت اسگرت‌های بیابانی نزدیک است و راه بیابانی کرمان به پاری تاکانه و پارت مسیر کرمان- بافق - بهاباد به یزد می‌شود .

در مورد کوسی‌ها تفسیر نوشته استرابو دشوار است. کوسی‌ها نمی‌توانستند در مشرق ماد هم مرز با پارت باشند و مجاور عیلامیها و متحد آنها

شوند مگر کوهستان کوسی را همان کوههای کرکس و نطنز دانیم که کوسی بعدها کاشی شده باشند و در این صورت قلمرو آنها از ناحیه کاشان تا خرم آباد باید وسعت داشته باشد و هم‌مرز با سوزی‌ها شوند و شاه ایران در عبور از آن سرزمین به آنها هدایا دهد .

این بحث ما را به فرضیات درهم و برهمی می‌کشاند که در آنها جز شباهت کلمات چیزی بدست نیست و حتی ریشه اسامی نامعلوم است ولی چه بسا که این فرضیات سرنخی برای بررسیهای باستانشناسی و آثار تاریخی در طول راههای قدیمی گردند .

در زمان ساسانیان بلوچستان را کوسوم (۱) می‌گفتند. آیا اسم منسوب به طوایف کوسی مرکز ایران است یا کوسوم از کوش گرفته شده؟ بنابراین باید اسامی کشیت و کشیتو و پشو را که از آبادی‌های منطقه خبیص هستند از همین ریشه دانست. ریشه کوش را در اسامی کرمان باید رها کرد و گرنه این بحث بدرزا خواهد کشید و از جمله در نرماشیر قدیم و قلعه معروف آن بخشی کوشواران نام داشته و مقدسی گوید در ولاشجرد قدیم قلعه‌ای بوده که آنرا کوشه می‌گفته‌اند .

استاد هرتسفلد نظر دیگری دارد که بیشتر از ریشه کلمات و اسامی و انتساب آنها به محل و ارتباط آنها باهم حاصل شده . هرتسفلد گوید: با اینکه زبان بلوچی‌ها مادی است بلوچها آریائی نیستند و بلوچ به مادی **برزواواجیاک** است که برزاواک بمعنی صدابلند در برابر نامراواک صدای ملایم آمده و این نام از طرف آریائیهای مهاجر به سکنه محلی داده شده و رواج آن باین شکل بوده که تیره اصلی بلوچ که براهوئی باشند نژاد کرد دارند و براهوئی به کردی بمعنی ابراهیمی است که آنها خود را از حلب دانند یعنی از مقام ابراهیم آمده‌اند و این عقیده کلی بلوچها است و شاید براهوئیها پس از ورود به جنوب شرقی ایران زبان خود را به سکنه بلوچ محلی تحمیل کرده باشند (۲) .

این نظر بکلی وارونه است یعنی براهوئی کرد خارجی و بلوچ بومی و سندی یا هندی و یا سامی و یا افریقائی و یا چیزهای دیگر . طایفه بارزیها که در کوهستان بارز زندگی میکردند دور از کوچ و بلوچ نبودند و بارز بصور

دیگری یعنی باریج و باریز هم ضبط شده. آیا باریج و پاری تا کانه ماد بهم بستگی دارند یا پاریکانیو که در فهرست اسامی طوایف شمال دریای عمان هرودوت آورده با باریج رابطه دارد ؟ .

سرکشی و شرارت اقوام جنوب دشت لوت سابقه‌ای دراز دارد . در زمان انوشیروان مردم جبال بارز طغیان کردند و خسرو بشدت آنها را سرکوب کرد و عده‌ای از آنها را به دیگر جاهای مملکت کوچاند (۱) و مجبور به خدمت سربازی نمود و از یک قوم معروف به چول (عربی صول) فقط هشتاد تن باقی گذارد که از بهترین مردان جنگی آن قوم بودند و آنها را به شهر رام پیروز منتقل کرد .

بطوری که در پیش اشاره شد عده‌ای گمان دارند که منشاء اقوام بلوچ از گیلان است زیرا در شاهنامه آمده که بلوچها در زمان انوشیروان سرزمین گیلان را ویران کردند، بنابراین بلوچها بعد از اسلام بتدریج از راههای ری و خراسان و سیستان باطراف دشت لوت آمده و رو به جنوب رانده شده‌اند (۲). از فرضیات بالا هیچ نتیجه قطعی نمی‌توان گرفت و آنچه از این اقوال پربشان حاصل است اینکه سکنه بلوچستان کنونی قبل از اسلام اسم و رسمی نداشته‌اند و جایی با اسم بلوچستان وجود نداشته و راجع به قوم بلوچ هم هیچ نشان درستی بدست نیست . طوایفی که در آنزمان در سرزمینی که بعدها بلوچستان لقب گرفته جا داشتند از تیره‌های مختلف سندی و هندی و آریائی و سامی و پختو و حتی افریقائی بوده‌اند . بین این تیره‌ها چند قوم کوهستانی رشید و دلاور و جنگ‌آور در کوهستان بارز جیرفت و خواش سکنی داشته و بین آنها کوفج‌ها و پاربیج‌ها محل معلومی دارند ولی ریشه نژادی آنها با فرضیات گوناگون آمیخته است .

از سکنه منطقه وسیع واقع بین سند و کرمان اطلاعی بدست نیست . تصور اینکه سکنه آن از بین‌النهرین آمده باشند بسی دشوار است ولی دور نیست که بین اقوام بومی تیره‌هایی از سامی‌ها بتدریج از هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد راه یافته باشند . تا بحال توجهی به سکنه بومی منطقه نشده و بدون بیان صریح مطلب، گرمسیر کرمان و بلوچستان را جزء واحد نژادی هند دانسته‌اند که بعد اقوام آریائی در سرزمین آنها وارد شده و مردم بومی را به شرق رانده‌اند. ورود اقوام آریائی باین ناحیه معلوم و مشخص نیست و کسانی که درصدد پر کردن ایران زمین از اقوام آریائی مهاجر برآمده‌اند بناچار راههای

۱ - کریس‌تن‌سن

۲ - F. Balsan: Etrange Belouchestan

فرضی برای این سفرهای عظیم رسم نموده‌اند .  
 بحث درباره نظرهای مربوط به مهاجرت به درازا خواهد کشید . نظریه  
 مهاجرت که تاریخ‌پسند است و اصطلاح از کجا آمده‌اند از پرسش‌های اولیه  
 درباره هر قوم و نژاد شده بیان مطالب را بسیار سهل کرده است . نقش مردم  
 بومی در برابر مهاجرین روشن نیست و نحوه مهاجرت را نمی‌توان توجیه نمود .  
 فرضیه‌های مورد نظر بیشتر مربوط به مناطقی از ایران است که کاوش‌های  
 باستانشناسی نارسا ارتباط بین اقوام و نشانی تمدنی آنها را روشن کرده ولی  
 شرق و جنوب شرقی ایران هنوز ناشناخته مانده و تنها از راه تفحصات  
 باستانشناسی است که زندگی اقوام ماقبل تاریخ دشت لوت را می‌توان معلوم کرد.

## نتیجه

هیچ نظر مستندی درباره سکنه قدیمی و ماقبل تاریخ بلوچستان و حواشی  
 دشت لوت با تصور مهاجرت‌های دراز هم نمی‌توان ابراز کرد و آنچه می‌توان  
 گفت برحسب موقع جغرافیائی محل است که این ناحیه بین دو سرزمین متمدن  
 دنیای قدیم قرار داشته که در غرب بین‌النهرین و عیلام و در شرق سند و هند  
 می‌باشند . قبل از هخامنشیان بواسطه شرائط طبیعی محل وابستگی مردم دشت  
 لوت به سند و هند بیشتر بوده و در دوره هخامنشی‌ها گرایش به طرف غرب  
 پیش آمده و امپراطوری پارس در توسعه خود به سمت شرق نفوذ تمدنی را در  
 این ناحیه رواج داده است . از عهد ساسانیان یک دوره نقل و انتقال طوایف  
 در داخله ایران آغاز گشته که سرچشمه سیاسی داشته‌اند و دولت ساسانی  
 به ملاحظاتی ایمنی طوایفی را از شمال غربی و غرب به جنوب شرقی کوچانده  
 است . طوایفی هم در شمال شرقی ایران بطرف جنوب شرقی رو کرده‌اند (هیاطله)  
 و معلوم نیست که این اقوام مهاجر بچه میزان با سرزمین بازیافته خود انس  
 گرفته باشند و جماعتی از این مردم پس از مدتی اقامت در اولین فرصت به  
 وطن اصلی خود مراجعت نموده و شاید بجای آنها جماعت دیگری جای آنها را  
 گرفته باشند و چه بسا شرائط بهتر زندگی در محل جدید باعث جلب دسته  
 تازه‌ای شده باشد .

بیابان‌های شرقی ایران مامن مناسبی برای طایغان بوده است . دشت لوت  
 بیش از کوههای عظیم شمالی و غربی پناهگاه فراریان گشته و اقوام  
 سرکش کوچ و بارز که در شرائط زندگی آن زمان قادر به پایداری در معابر  
 کوهستانی نبوده‌اند به دشتهای ناشناخته لوت سرازیر گشته و بیابان‌های

خراسان را جولانگاه خود ساخته باشند .  
شواهد چندی متکی بر رسوم اجتماعی و زبان و سوابق تاریخی و اعلام  
جغرافیائی حاکی از وجود سه تیره مشخص بین اقوام بلوچ است که البته با  
آنها تیره‌های فرعی دیگر همراه می‌شوند .

## سندی و براهوئی

تیره اول آنها اقوام سندی و براهوئی است . سندی‌ها مخلوط با سیستانی‌ها  
در نواحی شرقی دشت لوت جا دارند و چون از قدیم قومی آرام بوده‌اند بتدریج  
با تازه‌واردین دیگر در آمیخته و گرچه شاید مردم اصلی جنوب شرقی ایران باشند  
امروز شماره آنها کم است . براهوئی نمونه موجود آنهاست که زبانی غیرآریائی  
دارند و تیره‌ای از دراویدیهای قدیم هندوستان می‌باشند که امروز به شماره ۷۵  
میلیون نفر در شبه جزیره هندوستان پراکنده‌اند .

طوایف کوچ یا قفص و بلوچ و باریج و طایفه جات سواحل دریای عمان از  
این نژاد بوده‌اند که جغرافی‌نویسان بعد از اسلام (اصطخری) زبان آنها را غیر  
فارسی و نزدیک به زبان هندی توصیف کرده‌اند (۱) . رزم‌جوئی و سرکشی که  
بعدها از مختصات بلوچها بشمار رفته مربوط باین اقوام می‌شوند و بعد طوایف  
دیگری بدانها ملحق شده یا جای آنها را گرفته و رویه زندگی آنها را دنبال  
کرده‌اند و بشرحی که خواهد آمد مرکز آنها تا سده پنجم و ششم هجری کوههای  
جنوبی کرمان و منطقه جیرفت بوده است .

## کوشی

تیره دوم از اقوام شرقی کشها یا کشانی‌ها یا کوشی می‌شوند که در  
منطقه شمالی‌تر قرار می‌گیرند و در جنوب سیستان تا بم و نرماشیر جولانگاه  
آنها بوده است . سالیان دراز این قوم با سگستانیها و پارتها و یارس‌ها در

۱ - کوه قنص بنا بر ضبط اصطری و ابن‌حوقل تمام، یا جزئی از کوهستان مکران است که در شمال  
دریای عمان و جنوب رودبار و جیرفت واقع می‌شود منطقه بشاکرد که المقدسی آنرا ولاشکرد ضبط نموده و  
مرکز آن انکوران است مقراصابی ایلات بشاکرد است که از بلوچها جدا هستند و بسیاری از توصیف  
مردم کوشج بازندگی این مردم مطابقت دارد ولی در وقایع سده پنجم هجری مرکز کوفجان کوههای جیرفت  
و دره درفارد و سرپیزن ضبط شده است .

ستیز و جدال بودند. منطقه شهداد و کشیت تا بم و نرماشیر زیر نفوذ آنها بوده است. راه‌زنی و غارتگری را شاید این اقوام در دشت لوت رواج داده باشند و با کوچ و بلوچهای قدیمی هم‌گام شده و شریک سفره گشته‌اند و بدنبال آنها در ادوار بعد از اسلام پختوها و افغان‌ها در اطراف دشت لوت ظاهر میگرددند. شاید طایفه اصلی بلوچها که ناروئی هستند و در سیستان و بلوچستان و افغانستان و پاکستان پراکنده می‌باشند و مرکز آنها نصرت‌آباد یا اسپی است از این ریشه باشند.

## خارجی

تیره سوم از اقوام بلوچ را خارجی‌ها تشکیل میدهند که از نواحی دوردست به رغبت خاطر یا به جبر باین نواحی کوچانده شده و با طوایف بومی درآمیخته‌اند. اهم این تیره را باید مادها یا کردها دانست که این قوم در یورش خود در بیابان‌های داخلی ایران مدتی در جنوب و مشرق دشت لوت هم‌مرزبا مردم لوت‌نشین بوده و بتدریج رو به جنوب‌شرقی روان گشته‌اند. اگراد فارسی‌نویس و از سایر عشیره‌ها جدا هستند و در قوچان و شیروان و بجنورد هم دیده می‌شوند. در خراسان جنوبی شماره آنها کم است ولی در اطراف دشت لوت اسم و رسم اصلی آنها فراموش شده و بلوچ گشته‌اند. زبان آنها بیشتر به زبان کردی نزدیک است و در قصص و اشعار آنها کلمه حلب زیاد دیده می‌شود و باید در دوره ساسانی از شمال غربی و مغرب ایران به دشت لوت کوچانده شده باشند و بدنبال آنها راه ارتباطی بین کردستان و دشت لوت برقرار شده باشد. آکازه‌ی و سدوزهی و اسکانی‌ها باید از این اکراد باشند. در هجوم اقوام شمالی به دشت لوت تیره‌هایی از نژادهای ترک و تاتار با اقوام محلی دشت لوت مخلوط گشته‌اند که هیاطله زمان ساسانیان جزء آنها می‌شوند و بعد از اسلام بشرحی که خواهیم دید بازماندگان حشم غز در دشت لوت و کرمان جنوبی مقرر گزیدند. رئیسی‌های نرماشیر از این تیره سرچشمه دارند و بهمین جهت بعضی از محققین بلوچها را از نژاد ترکمن دانسته‌اند. طوایفی از اعراب هم بین مردم منطقه راه یافته و با آنها مخلوط گشته‌اند زمان ورود سامی‌ها باین نواحی روشن نیست و شاید به زمان ماقبل تاریخ برسد ولی در زمان ساسانیان، خاصه در صدر اسلام اعراب در کرمان جنوبی و لوت شمالی ظاهر گشتند. هوت‌های دشتیاری خود را عرب گویند ولی بیشتر اعراب مهاجر در منطقه جیرفت و سپس در اطراف بیرجند دیده می‌شوند. بلیدی‌های

قصرقند و با هوکلات خود را از مسقط می‌دانند .

طایفه‌ای از بلوچها (نوشیروانی اسفندک) از ایلات اطراف اصفهان بوده‌اند که در زمان شاه‌عباس به دشت لوت کوچانده شده و بجای آنها آرامنه در جلفا مقرر گزیدند .

مطالعات انسانی در باره زبان و مذهب و اجتماعات اطراف دشت لوت باید مطالب جالبی دربر داشته باشند بلوچ‌ها یک تیره نژادی نیستند و دیرزمانی نیست که اصطلاح جغرافیایی بلوچستان رواج یافته ولی بواسطه قلمرو زندگی و شرائط سخت محیط هر قوم خارجی که به جنوب شرقی ایران آمده رنگ و بوی محلی گرفته و بلوچ شده است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی